

## فهرست

۳	تمهید
۴	منشاءهای استظهار وحدت سیاق
۷	(۱) قرینه وحدت سیاق در تکرار لفظ واحد
۷	(۱ / ۱) مدلول استعمالی
۸	(الف / ۱ / ۱) تنها معنای حقیقی
۸	(ب / ۱ / ۱) معنایی از معانی حقیقی
۸	(ج / ۱ / ۱) معنای مجازی
۹	(۱ / ۱ / ج / ۱) تقدم
۹	(۱ / ۱ / ج / ۲) تاخر
۱۰	(۲ / ۱) مدلول جدی
۱۰	(۱ / ۲ / ۱) مدلول جدی مساوی مدلول استعمالی
۱۰	(۲ / ۲ / ۱) مدلول جدی غیر مساوی با مدلول استعمالی
۱۱	(۱ / ۲ / ۲ / ۱) تقدم
۱۱	(۲ / ۲ / ۲ / ۱) تاخر
۱۱	(۳ / ۱) خصوصیات مصادیق
۱۲	(۲) قرینه وحدت سیاق در کلمات یکپارچه
۱۲	(الف / ۲) سرایت مجاز بودن
۱۲	(ب / ۲) هم سنخ بودن
۱۳	(ب / ۲ / ۱) معانی حقیقی
۱۳	(ب / ۲ / ۲) معانی حقیقی و مجازی
۱۳	(ج / ۲) تشابه وزنی
۱۴	(د / ۲) سرایت قیود
۱۴	(ه / ۲) تشابه در خصوصیات حکم
۱۶	(۳) قرینه وحدت سیاق در جملات خبری یکپارچه

۱۷	۴) قرینه وحدت سیاق در جملات انشایی
۱۷	۴ / الف) عبارات یک انشایی
۱۷	۴ / الف / ۱) یک انشاء با چند متعلق بالفعل
۱۸	۴ / الف / ۱ / ۱) ارشادی یا تکلیفی
۱۸	۴ / الف / ۱ / ۲) تکلیفی غیر الزامی
۲۰	۴ / الف / ۱ / ۳) تکلیفی الزامی
۲۰	۴ / الف / ۲) یک انشاء با چند متعلق شانی
۲۱	۴ / ب) عبارات چند انشایی
۲۱	۴ / ب / ۱) ارشادی یا تکلیفی
۲۲	۴ / ب / ۲) تکلیفی غیر الزامی
۲۳	۴ / ب / ۳) تکلیفی الزامی
۲۴	مراجعات پایانی
۲۵	پیوست

## تمهید

علم فقه از ۲ گونه دلیل برای اثبات گزاره‌های خود بهره می‌گیرد؛ دلیل نقلی و دلیل عقلی. دلیل نقلی نیز خود ۲ گونه است؛ نصّ و ظاهر. اما از آنجایی که تعداد نصوص بسیار اندک بوده و اکثر قریب به اتفاق آیات و روایات مورد بحث در فقه، جزء ظواهر هستند، توانایی فقیه در استظهار صحیح از عبارات نقش بسزایی در استحکام نتایج حاصله این علم خواهد داشت. اگر کلامی در معنایی ظهور داشت قطعاً دارای قرآنی- اعمّ از لفظی و مقامی - بوده است که منشأ این استظهار شده‌اند. یکی از این قرآنی‌ ظهورساز که در کتب فقهی بسیار مورد اشاره واقع شده است، «قرینه وحدت سیاق» است.

از این قرینه، با نام «اتحاد سیاق» نیز یاد می‌شود؛ اما به علت آنکه فقهاء اصطلاح «وحدت سیاق» را بیشتر برای آن به کار برده‌اند، این عنوان را برای این قرینه مناسب‌تر دیدیم. برخی نیز آن را «قرینه سیاق» لقب داده‌اند، هر چند سیاق در کلمات بزرگان معنایی اعمّ از معنای وحدت سیاق دارد.<sup>۱</sup> این اعم بودن با توجه به تعریفی که شهید محمد باقر صدر (ره) از سیاق ارائه می‌دهد کاملاً مشهود است. ایشان در کتاب - المعالم الجدیة، ص ۱۴۳ می‌فرمایند:

«نريد بـ «السیاق» کلّ ما یکتف اللفظ الّذي نريد فهمه من دوالّ اخرى سواء کانت

لفظیة کالکلمات الّتی تشکّل مع اللفظ الّذي نريد فهمه کلاما واحدا مترابطا او حالیه

کالظروف و الملاسات الّتی تحیط بالكلام و تكون ذات دلالة فی الموضوع».

تعریف قرینه وحدت سیاق - به دلیل داشتن اقسام گوناگون - کار ساده‌ای نیست و همین روشن نبودن حدّ و مرز آن سبب شده تا در برخی مواقع به اشتباه مورد استعمال قرار گیرد. تلاش ما برای یافتن تعریفی از قرینه وحدت سیاق، به ما می‌گوید که تعریف به اقسام، بهترین تعریف از قرینه وحدت سیاق است؛ لکن قبل از بیان اقسام، توضیح مختصری از این قرینه برای آشنایی ذهن ضرورت دارد.

وحدت سیاق یعنی یکپارچگی کلام و قرینه وحدت سیاق در جایی استعمال می‌شود که یکپارچگی کلام منشأ استظهار از عبارت شود؛ به این معنا که چون کلام یکپارچه است، قسمتی از آن قرینه برای قسمتی دیگر شود. به این مثال توجه کنید: «إشتریت فضة و عیناً». در این عبارت لفظ «عین» ظهور در کدامیک از معانی خود دارد؟ این جمله یک کلام یکپارچه و به اصطلاح دارای وحدت سیاق است و همین یکپارچگی و وحدت سیاق سبب می‌شود تا فضة قرینه شود برای استظهار معنای عین. وحدت سیاق در این عبارت به ما می‌گوید ظاهراً بین «فضة و

۱. کتاب المکاسب / شیخ اعظم / ج ۱ / ۱۹۴ و کفایة الاصول / آخوند خراسانی / ۸۰

عين « سنخيت برقرار است ، پس عين ظهور در معنای «طلا» دارد نه ديگر معانی که سنخيتي با فضّه ندارند.

اما سؤال مهم اين است که چه عباراتي يکپارچگي و سياقي واحد دارند و اساسا ملاک يکپارچه بودن کلام چيست؟

عبارت بايد به گونه‌اي باشد که عرف وجود يك روح واحد را از سراسر کلام استشمام کند، فضاي واحدي را حاکم بر کلام ببيند و کلّ عبارت را در يك مقام بيان تشخيص دهد. آية الله سيد محمد تقی حکيم در کتاب الاصول العامّه ، ص ۱۵۲ مي‌نويسد:

«انّ من شرائط التمسك بوحدة السياق ان يعلم وحدةالكلام ليكون بعضه قرينة

علي المراد من البعض الآخر و مع احتمال التعدّد في الكلام لا مجال للتمسك بها».

با مراجعه به کتب فقهی به نظر مي‌رسد، ۵ منشأ براي چنين استظهاری وجود دارد :

- (۱) « عطف شدن کلمات ». «اشتریت فضّه و عینا». توضیح این مثال، چند سطر قبل بیان گردید.
- (۲) « عطف شدن جملات ». « رأیت أمس عینا و رأیت الیوم عینا ». مي‌دانيم - به خاطر وجود قرائني - لفظ عين در جمله اول به معنای چشمه است ؛ اما لفظ عين در جمله دوم در چه معنایی ظهور دارد؟ اگر جمله اول ذکر نشده بود ، جمله دوم ( رأیت الیوم عینا ) به خودی خود مجمل بود، اما عطف این ۲ جمله منشأ استظهار وحدت سياق بين آن دو است و این وحدت سياق به ما مي‌گويد لفظ عين در جمله دوم به معنای لفظ عين در جمله اول است.
- (۳) « بيان شدن عبارات در مجلسي واحد ». فرض کنید چنين سؤالی و جوابی در منابع روایی ما وجود داشته باشد :

— ماذا أفعلُ يوم الجمعة ؟

— اغتسلُ . البسُ ثوبا نظيفا . صلّ صلاة الجمعة .

هيئت امر ظهور در وجوب دارد ؛ اما - به كمك ديگر روايات - مي‌دانيم که امر تعلق گرفته به غسل و پوشيدن لباس تمیز به داعی بيان وجوب نبوده است. بنابراین اطاعت از امر اول و دوم واجب نيست. از طرفي اين ۳ امر در مجلس و مقامي واحد انشاء شده‌اند و همين بيان شدن عبارات در مجلسي واحد ، منشأ استظهار پيوستگي و وحدت سياق بين آنهاست. وحدت سياقي که سبب مي‌شود تا عدم ظهور هيئت امر اول و دوم ( اغتسل و البس ) در وجوب، ظهور در وجوب هيئت امر سوم (صلّ) را نیز از بين ببرد . يعني اين کلام دلالتی بر وجوب نماز جمعه ندارد .

(۴) « شباهت داشتن الفاظ ».

رأيت اسدا حينما كنت في السوق

كنت اشترى شيئا في السوق فإذا اسد في الشارع

فرض کنید این ۲ جمله را از يك شخص در ۲ موقعيت و زمان كاملا متفاوت شنیده‌ايد. الفاظ اين ۲ جمله به يکديگر شبیهند و همين شباهت سبب مي‌شود تا اين ۲ عبارت به ظاهر يك خبر از يك حادثه باشند که با دو بيان ، ارائه شده‌اند . بنابراین از حال و هوای يکسان یا همان سياق واحد برخوردارند . حال اگر به شما گفته شود لفظ «اسد» در جمله اول مجازا استعمال شده و به « رجل شجاع » اشاره دارد - به خاطر وحدت سياق موجود بين دو عبارت - لفظ «اسد» در جمله دوم را هم حمل بر « رجل شجاع » خواهيد کرد و جمله دوم هم ظهور خود را در معنی حقيقي از دست خواهد داد.

همانطور که بیان شد، شباهت داشتن الفاظ منشأ استظهار وحدت سیاق بین ۲ جمله گردید و وحدت سیاق هم سبب شد تا لفظی قرینه شود برای روشن شدن معنای لفظی دیگر .

۵ « وحدت مسأله مورد بحث » .

فرض کنید چنین اخباری از مولا به عبد رسیده است:

۱ - « برای ازاله نجاست از مسجد، باید نماز را قطع کرد ». این خبر وجوب فوریت ازاله نجاست از مسجد را بیان می‌کند.

۲ - « دوست دارم بلافاصله بعد از نجس شدن مسجد آن را تطهیر کنی ». این خبر نیز از محبوب بودن فوریت ازاله نجاست سخن می‌گوید اما در افاده وجوب آن اجمال دارد .

آیا قرینه‌ای هست تا این اجمال را بر طرف کند؟ بله. وحدت سیاق بین این ۲ خبر. از آنجایی که این دو خبر به مسأله واحدی اشاره دارند، روح واحدی آن دو را به هم مرتبط ساخته ، سبب یکپارچگی آن دو می‌شود . نتیجه آنکه خبر اول قرینه‌ای می‌شود برای برطرف شدن اجمال خبر دوم .

لازم به ذکر است که برای قضاوت بهتر در زمینه منشأهای وحدت سیاق ، باید با اقسام این قرینه به خوبی آشنا شویم.<sup>۱</sup>

قرینه وحدت سیاق - همانطور که از مثالهای ذکر شده می‌توان دریافت - کاربردهای گوناگونی داشته و در شرایط متفاوت، نتایج متفاوتی از آن حاصل می‌شود . برای بررسی راحت‌تر و دقیق‌تر نتایج حاصله از این قرینه ، آن را به چهار قسم ، تقسیم می‌کنیم:

۱ - قرینه وحدت سیاق در تکرار لفظ واحد. « رأیت امس عیناً و رأیت الیوم عیناً » .

۲ - قرینه وحدت سیاق در کلمات یکپارچه. « إشتريت فضة و عیناً » .

۳ - قرینه وحدت سیاق در جملات خبری یکپارچه. « لاهدی الامن الا بل لا ذبح الا بمنی » .

۴ - قرینه وحدت سیاق در جملات انشایی<sup>۲</sup> . « اغتسل . لبس ثوبا نظیفاً . صل صلاة الجمعة » .

۱ . کتاب الطهارة / آقای اراکی / ج ۲ / ۷۴ و القواعد الفقهية / آقای بجنوردی / ج ۱ / ۳۶۰ و موسوعة / آقای خوئی / ج ۱۳ / ۳۷۲ و موسوعة / آقای

خوئی / ج ۱۷ / ۲۰۶ و بدائع الکلام / آقای ملکی میانجی / ۱۹۳ و کتاب الحج / آقای فاضل / ج ۴ / ۳۴۴ .

۲ . تنها جملات امری و نهی مقصود است. دیگر جملات انشایی کاربرد چندانی در قفه ندارند.

## ۱) قرینه وحدت سیاق در تکرار لفظ واحد

- اگر لفظ واحدی در کلامی یکپارچه تکرار شود، با ۳ سؤال مواجه خواهیم شد:
- ۱ - آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه آن دو، مدلول استعمالی واحدی دارند؟
  - ۲ - آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه آن دو دارای مدلول جدی واحدی هستند؟
  - ۳ - آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه خصوصیات مصادیق آن دو کاملاً شبیه به یکدیگر است؟

شهید صدر/ بحوث فی علم الاصول/ ج ۵ / ۴۴:

«انّ الاختلاف في الدالّين الواقعين في السّیاق الواحد تارة يكون بلحاظ مدلوليهما الاستعمالي كما إذا قال « زر الامام و صلّ خلف الامام » فیراد بالاول المعصوم و بالثاني امام الجماعة. و أخرى في مدلوليهما الجدّي كما في « أكرم العلماء و قلّد العلماء » و ارید الاطلاق في الاول دون الثاني و الاطلاق مدلول جدّي ، و ثالثة يكون الاختلاف في مجرد مصادیق المدلولين كما في « لا تغصب ما تأكله و لا ما تلبسه » حيث يكون مصداق ما يؤكل غیر ما یلبس.»

- بیان شد که در قسم اول از قرینه وحدت سیاق باید ۳ محور را مورد بررسی قرار دهیم: ۱ - مدلول استعمالی ۲ - مدلول جدی ۳ خصوصیات مصادیق.

### ۱ / ۱) مدلول استعمالی

محلّ بحث: لفظ «الف» در کلامی یکپارچه چند بار تکرار شده است. مدلول استعمالی «الف» در يك مورد «باء» است. آیا مدلول استعمالی لفظ «الف» در دیگر موارد را به كمك قرینه

وحدت سیاق می‌توان دریافت ؟ و به عبارتی دیگر آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه «باء» مدلول استعمالی «الف» در دیگر موارد نیز می‌باشد؟

برای پاسخگویی به این سؤال ، لازم است بحث را در ۳ مقطع دنبال کنیم ؛ چرا که مدلول استعمالی (باء) گاهی تنها معنای حقیقی آن لفظ ( الف ) است ، گاهی معنایی از معنای حقیقی آن می‌باشد و گاهی معنای مجازی آن قلمداد می‌شود.

**الف )** جایی که مدلول استعمالی فهمیده شده ، تنها معنای حقیقی آن لفظ است . مثال : « رأیت أمس أسداً و رأیت الیوم أسداً ».

۱ - لفظ «أسد» در این کلام یکپارچه تکرار شده است. ۲ - مدلول استعمالی « اسد » در جمله اول « شیر درنده » است. ۳ - « شیر درنده » تنها معنای حقیقی این لفظ می‌باشد. سؤال: آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه مدلول استعمالی «أسد» در جمله دوم نیز « شیر درنده » است؟

باید گفت: «أسد» در جمله دوم - بر اساس اصالة الحقيقة - ظهور در «شیردرنده» دارد ، حتی اگر قرینه وحدت سیاق بر چنین مطلبي دلالت نداشته باشد . بنابراین در اینگونه موارد اصلاً نیازمند دلالت قرینه وحدت سیاق برای پی بردن به مدلول استعمالی نیستیم.

**ب )** جایی که مدلول استعمالی فهمیده شده ، یکی از معنای حقیقی آن لفظ است.<sup>۱ ۲</sup>  
مثال: « رأیت عیناً و إشتريت عیناً » .

۱ - لفظ « عین » در این کلام یکپارچه تکرار شده است. ۲ - مدلول استعمالی « عین » در جمله اول « طلا » است. ۳ - « طلا » یکی از معنای حقیقی این لفظ می‌باشد . سؤال: آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه مدلول استعمالی « عین » در جمله دوم نیز « طلا » است؟ آیا عرف بر اساس یکپارچگی موجود میان دو جمله مدلول استعمالی «عین دوم» را - به قرینه «عین اول» - « طلا » تلقی می‌کند ؟ آری واضح است که عرف ، چنین استظهاری دارد و شاهد این ادعا ، این است که اگر قرینه وحدت سیاق چنین دلالتی نداشت - با توجه به اینکه هیچ قرینه دیگری برای تعیین معنای «عین دوم» ذکر نشده است - کلام مجمل بود، در حالی که عرف این عبارت را مجمل نمی‌داند.

**ج )** جایی که مدلول استعمالی فهمیده شده، معنای مجازی یا در حکم آن<sup>۳</sup> است .  
به نظر می‌رسد این قسمت از بحث باید در دو مقام مجزاً مورد تحلیل قرار گیرد. به این دو مثال توجه کنید :

۱ - رأیت أمس أسداً یرمی و التقت الیوم صورةً من أسد.

۲ - التقت الیوم صورةً من أسد و رأیت أمس أسدا یرمی .

در هر دو مثال: ۱ - لفظ «أسد» تکرار شده است. ۲ - مدلول استعمالی «أسد» در يك مورد « مرد شجاع » است. ۳ - « مرد شجاع » معنای مجازی این لفظ می‌باشد . اما در مثال اول -

۱ آن لفظ تکرار شده - که مدلول استمالی آن محل گفتگو است - مشترک لفظی است.

۲ . ملحق به این قسم است جایی که: لفظ تکرار شده در هر دو مورد استعمالی مجازی دارد و معنای مجازی یک مورد مشخص گردیده است و معنای مورد دیگر، مرد بین چند معنای مجازی است. ( مثالهایی از این قبیل را در تطبیقات آخر بحث خواهید یافت ) .

۳ . برخی از معنای حقیقی به این گونه‌اند که واژه به تنهایی ظهوری در آنها ندارد و منصرف به معنای دیگری است. مثلاً واژه «گوشت» هنگامی که بدون هیچ قرینه‌ای ذکر شود منصرف به معنای گوشت قرمز است و با اینکه استعمالش در معنای گوشت سفید استعمالی حقیقی است لکن این معنای حقیقی مانند معنای مجازی این واژه نیازمند قرینه می‌باشد و به خاطر همین شباهت ، در حکم یک معنای مجازی برای واژه گوشت تلقی می‌شود.

برخلاف مثال دوم - لفظي که بر «مجاز بودن» آن قرینه اقامه شده است، مقدم بر لفظي است که بدون قرینه آمده است و این تقدّم و تأخّر تنها تفاوت موجود میان آن دو مثال است . آیا این تفاوت تأثیری در استظهار عرف می‌گذارد؟

ج / ۱ ) در مواردی که لفظ مقدم شده دارای معنای مجازی است، پذیرفتن قرینیت وحدت سیاق - به اعتقاد ما - صحیح است. توضیح آنکه: ما در ابتدا با لفظی مواجه می‌شویم که معنای مجازی دارد . در مرحله بعد که با همان لفظ برای بار دوم برخورد می‌کنیم ، استعمال مجازی آن در لحظات گذشته برایمان تداعی می‌شود و همین سبب می‌گردد تا این لفظ در ذهنمان متمایل به همان معنای مجازی باشد. حداقل این است که لفظ ظهوری در معنای حقیقی خود ندارد. بنابراین اگر ظهور آن در معنای مجازی را نپذیریم ، باید این کلام را مجمل بدانیم .

ج / ۲ ) اما اگر قرینه مجاز برای لفظ متأخر آمده باشد ، در ابتداء لفظی بدون قرینه به ما ارائه شده است که بر اساس اصالة الحقيقة ، حمل بر معنای حقیقی‌اش می‌شود. در ادامه که با همان لفظ برای بار دوم روبه رو می‌شویم ، قرینه سبب ظهور معنای مجازی می‌شود اما این قرینه آن قدر قدرت ندارد تا لفظ قبلی را هم به مجاز بکشاند و ظهور شکل گرفته در ذهن مخاطب را تغییر دهد. شاید این کلام مرحوم مروّج در کتاب « منتهی الدرایه » ، جلد ششم ، ص ۵۹۷ ، به همین مطلب اشاره داشته باشد:

«أن ورود النهي عن الضرار و المضارّه إنما يقتضي رفع اليد عن إصالة الحقيقة في

«لا» النافية الواردة علي «ضرار» و لكنه لا يقتضي رفع اليد عنه في خصوص «لا

ضرر» لأنه بلا موجب كما هو واضح .

#### تطبیقات بخش ۱ / ۱ ( مدلول استعمالی ) :

کتاب الصلاة / آقای نائینی / ج ۲ / ۲۸۵

کتاب الصلاة / آقای حائری / ۳۸۶

نهاية التقرير / آقای بروجردی / ج ۳ / ۷

کتاب البيع / امام خمینی / ج ۲ / ۶۵۹

مصباح الاصول / آقای خوئی / ج ۳ / ۲۹۱

مصباح الهدی / آقای آملی / ج ۳ / ۲۹۳

الرسائل الفشاركية / آقای فشارکی / ج ۴۲۵ و ۴۳۰

کتاب الطهارة / آقای گلپایگانی / ۹۵

دلیل تحریر الوسيلة / آقای سیفی مازندرانی / ج ۱ / ۳۵۵

الهیات / آقای سبحانی / ج ۱ / ۲۱۵

#### ۱ / ۲ ) مدلول جدی

محل بحث : لفظ « الف » در کلامی یکپارچه ۲ بار یا بیشتر تکرار شده است . مدلول جدی الف در يك مورد « باء » است. آیا مدلول جدی « الف » در دیگر موارد را به کمک قرینه وحدت سیاق می‌توان یافت ؟ و به عبارتی دیگر آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه « باء » مدلول جدی « الف » در دیگر موارد نیز می‌باشد؟

۱ / ۲ / ۱ ) اگر مدلول جدی فهمیده شده ، مساوی مدلول استعمالی آن لفظ باشد ، همانطور که اصل چنین است .

مثال: « رأیت امس رجلا و رأیت اليوم رجلاً » . ۱ - لفظ «رجل» در این کلام یکپارچه تکرار شده است. ۲ - مدلول جدی « رجل » در جمله اول « مرد » است. ۳ - « مرد » همان مدلول



استعمالی این لفظ می‌باشد. سؤال: آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه مدلول جدی « رجل » در جمله دوم نیز « مرد » است؟

مدلول جدی « رجل » در جمله دوم - بر اساس اصل تطابق مدلول جدی و استعمالی - « مرد » خواهد بود، حتی اگر قرینه وحدت سیاق بر چنین مطلبی دلالت نداشته باشد. بنابراین در اینگونه موارد نیازمند دلالت قرینه وحدت سیاق برای پی بردن به مدلول جدی نیستیم؛ مگر آنکه در مدلول استعمالی شك کنیم که به بخش قبل (۱/۱) مربوط است.

۱ / ۲ / ۲) اگر مدلول جدی فهمیده شده، مساوی مدلول استعمالی آن لفظ نباشد، مثلاً در جمله « قَدْ عالماً » مدلول استعمالی «عالم» است، اما مدلول جدی «عالم عادل». حال اگر این جمله در کنار جمله «أكرم عالماً» قرار گیرد، تلقی عرف از مدلول جدی «عالم» در این جمله دوم چیست؟ «مطلق عالم» یا «عالم عادل». اگر جمله «أكرم عالماً» را به تنهایی مورد توجه قرار دهیم، «مطلق عالم» را به عنوان مدلول جدی انتخاب خواهیم کرد؛ اما اکنون که بین این دو جمله قرینه وحدت سیاق را می‌یابیم، کدام گزینه را انتخاب می‌کنیم؟

به نظر می‌رسد که تقدیم و تأخیر در این بخش نیز باید مورد لحاظ قرار گیرد. به این معنا که: ۱ / ۲ / ۲) در صورت تقدیم لفظی که مدلول جدی آن روشن شده است، قرینیت وحدت سیاق مورد قبول است. با همان توضیحی که در بخش «۱ / ۱ / ج / ۱» گذشت. مثال: قَدْ عالماً و أكرم عالماً. «عالم عادل» در هر دو مورد، مدلول جدی است.

۱ / ۲ / ۲) اما در صورت تأخیر لفظی که مدلول جدی آن مشخص شده است، وحدت سیاق قرینیتی ندارد، با همان توضیحی که در بخش «۱ / ۱ / ج / ۲» بیان شد. مثال: «أكرم عالماً و قَدْ عالماً». «مطلق عالم» مدلول جدی لفظ مقدم است.

### ۱ / ۳) خصوصیات مصادیق

لفظ «الف» در کلامی یکپارچه تکرار شده است. این لفظ در تمام موارد تکرار شده دارای مدلول استعمالی و جدی یکسانی است، اما مصداق آن در يك مورد دارای خصوصیت خاصی می‌باشد. آیا می‌توان نتیجه گرفت که مصداق «الف» در مورد یا موارد دیگر نیز همین خصوصیت را دارا است؟

مثال: «زید رأى أسداً أمس و رأى أسداً اليوم». اگر مصداق «أسد» در جمله اول «نر» باشد، آیا قرینه وحدت سیاق دلالت دارد بر اینکه شیر امروزی نیز «نر» بوده است؟ بسیار روشن است که در این بخش قرینیتی برای وحدت سیاق وجود ندارد و عرف کلام گوینده را اصلاً ناظر به بخش خصوصیت مصادیق نمی‌بیند تا چنین استظهاری داشته باشد.

### تطبیقات بخش ۱ / ۳ ( خصوصیات مصادیق ) :

فرائد الاصول / شیخ اعظم / ج ۱ / ۳۲۰

درر الفوائد / آخوند خراسانی / ۱۹۰

کتاب الصلاة / محقق داماد / ج ۱ / ۱۰۵

دراسات في علم الاصول / آقای خویی / ج ۳ / ۲۳۴

بحوث في علم الاصول / شهید صدر / ج ۵ / ۴۴

کتاب الحدود / آقای فاضل / ۱۶۸

مدارك العروة / آقاي اشتها ردي / ج ٢٣ / ٤٢٩

## ۲) قرینه وحدت سیاق در کلمات یکپارچه

تاکنون سخن از لفظ واحدی بود که در سیاق واحدی تکرار شده است اما اکنون می‌خواهیم از الفاظ مختلفی سخن بگوئیم که در سیاق واحدی قرار گرفته‌اند و یک نوع یکپارچگی بین آنها وجود دارد.<sup>۱</sup>

حتماً عبارت « اِشْتَرِيتُ فِضَّةً وَ عَيْنًا » را که در صفحه ۴ به آن پرداختیم ، به خاطر دارید . این جمله مثال ساده‌ای است برای درک یکپارچگی موجود میان کلمات ؛ هر چند قرینیت وحدت سیاق در کلمات یکپارچه به ۵ گونه مورد استفاده قرار می‌گیرد و این مثال تنها یک نوع آن را شرح می‌دهد. اما تفصیل این ۵ قسم :

### ۲ / الف) سرایت مجاز بودن

کلماتی داریم که در سیاق واحدی قرار گرفته‌اند . یکی از آنها در معنای مجازی‌اش استعمال شده است. آیا وحدت سیاق اقتضاء دارد که کلمه یا کلمات دیگر نیز استعمالشان مجازی باشد . مثال : « رأیت أسدا یرمی و ذئباً » . ۱ - « أسد » و « ذئب » در سیاق واحدی قرار گرفته‌اند . ۲ - « أسد » در معنای مجازی‌اش استعمال شده است. آیا ظهور کلمه « ذئب » در معنای حقیقی‌اش یا برجاست یا وحدت سیاق موجود میان این دو کلمه ، آن را ظاهر در معنای مجازی کرده است ؟

حقیقت آن است که ذئب ظاهر در معنای حقیقی است و به طور کلی وحدت سیاق در اینگونه مثالها قرینه‌ای بر مجاز بودن دیگر کلمات محسوب نمی‌شود و اگر متکلم از دیگر کلمات نیز اراده معنای مجازی را کرده بود، باید برای هر کدام قرینه مخصوصی را ذکر می‌کرد .

### تطبیقات بخش ۲ / الف ( سرایت مجاز بودن ) :

کتاب الحجّ / آقای فاضل / ج ۳ / ۲۲۶  
منتهی الدراية / آقای مروّج / ج ۵ / ۱۸۶  
موسوعه / آقای خوبی / ج ۳۲ / ۲۶۹

### ۲ / ب) هم سنخ بودن

الفاظ « الف » و « باء » در سیاق واحدی قرار گرفته‌اند . از طرفی معنای « الف » را می‌دانیم :

۲ / ب / ۱) فرض اول این است که « باء » مشترک لفظی بوده و دارای چند معنای حقیقی باشد ؛ اما یکی از این معانی هم سنخ با معنای « الف » است. آیا به قرینه وحدت سیاق می‌توان ادعا کرد که « باء » در آن معنای هم سنخ استعمال شده است نه دیگر معانی؟ مثال « اِشْتَرِيتُ فِضَّةً وَ عَيْنًا » دلیل خوبی است برای اثبات قرینیت وحدت سیاق در این مقام .<sup>۲</sup>

۱. به طور معمول ، عطف شدن کلمات به یکدیگر سبب استظهار یکپارچگی بین آنهاست .

۲. ر. ک. به ص ۴ ..

۲ / ب / ۲) اما در فرض دوم ، « باء » داراي ۲ معنای حقیقی و مجازی است که معنای مجازی آن هم سنخ با معنای « الف » است. آیا به بهانه وحدت سیاق می‌توان « باء » را بر معنای مجازی‌اش حمل کرد؟ در جمله « رأیت جندياً و أسداً » ، اگر « أسد » حمل بر معنای مجازی ( مرد شجاع ) شود ، متناسب با معنای جنديّ خواهد بود . آیا در این صورت دست کشیدن از معنای حقیقی رواست؟ خیر . لفظ همچنان ظاهر در معنای حقیقی‌اش می‌باشد .<sup>۱</sup>

### تطبیقات بخش ۲ / ب ( هم سنخ بودن ) :

کتاب الطهارة / امام خمینی / ج ۲ / ۱۳۲  
 موسوعه / آقای خویی / ج ۱۲ / ۱۸۳  
 موسوعه / آقای خویی / ج ۱۳ / ۲۷۲  
 ماوراء فقه / آقای صدر / ج ۷ / ۵۷

### ۲ / ج ( تشابه وزنی )

در این بخش وزن و نوع حرکات يك کلمه را می‌خواهیم کشف کنیم . مثلاً در این خبر « يحلل الكلام و يحرم الكلام » ،<sup>۲</sup> يحلل و يحرم یکپارچه تلقی می‌شوند . می‌دانیم « يحلل » ثلاثی مزید از باب تفعیل است . آیا می‌توان گفت : ظاهراً « يحرم » نیز از باب تفعیل است ؟ یا در عبارت دیگری « يأكل و يضرب » کنار یکدیگر نوشته شده‌اند . می‌دانیم « يأكل » مبنی بر فاعل ( معلوم ) است . آیا می‌توان گفت : ظاهراً « يضرب » نیز معلوم است نه مجهول ؟ به اعتقاد ما وحدت سیاق، قرینه خوبی است برای کشف حرکات يك کلمه .

### تطبیقات بخش ۲ / ج ( تشابه وزنی ) :

کتاب البیع / امام خمینی / ج ۱ / ۲۱۵  
 النجعة / آقای تستری / ج ۱۱ / ۲۲

### ۲ / د ( سرایت قیود )

این بخش - همانطور که از عنوان آن فهمیده می‌شود - مخصوص قیودی است که برای کلمات یکپارچه ذکر می‌شود ، به این معنا که « الف » داراي قیدی - متصل یا منفصل - است . اما « باء » بدون آن قید ذکر شده است . سؤال این است که آیا « باء » ظهوری در اطلاق دارد یا وحدت سیاق آن با « الف » مانع از انعقاد این ظهور می‌شود ؟ مثلاً اگر چنین جمله‌ای را از کسی شنیدیم : « يبطل الصوم الأكل متعمداً و الشرب » . « شرب » مطلق است یا وحدت سیاق آن با « أكل » مانع از انعقاد این اطلاق است و قید « تعمد » به « شرب » نیز سرایت می‌کند؟ روشن است که وحدت سیاق چنین توانایی را ندارد و « متعمد » تنها قید برای « أكل » تلقی می‌شود. بنابراین « شرب » مطلق خواهد بود .

۱ . مگر در مواردی که حمل لفظ بر حقیقت ، ناهمگونی غیر متعارفی را در کلام موجب شود. مانند « رأیت قائداً و أسداً و محارباً و سائقاً » .

۲ . الکافی / ج ۵ / ۲۰۱ .

## تطبیقات بخش ۲ / د ( سرایت قیود ) :

مستمسک العروة الوثقی / آقای حکیم / ج ۲ / ۱۸  
کتاب الصلاة / محقق داماد / ج ۳ / ۳۰۶  
جامع المدارک / آقای خوانساری / ج ۴ / ۵۶۱  
المستند فی شرح العروة الوثقی / آقای خوبی / ج ۱ / ۱۴۸

## ۲ / هـ ( تشابه در خصوصیات حکم

به مثالهای زیر توجه کنید :

- ۱ - « الف » و « باء » واجب هستند.  
اگر وجوب « الف » مشروط به « داشتن فرزند » باشد ، - بر اساس وحدت سیاق موجود میان آن دو - می‌توان استظهار کرد که وجوب « باء » نیز مشروط به « داشتن فرزند » است ؟
- ۲ - در مکان « الف » و « باء » نماز نخوانید .  
اگر بدانیم دلیل نهی از اقامه نماز در مکان « الف » این است که « غالباً نجس » است ، نه اینکه نماز در آن فی نفسه اشکال داشته باشد ، - بر اساس وحدت سیاق - می‌توان استظهار کرد که دلیل نهی از اقامه نماز در مکان « باء » نیز « نجاست غالبی » آن است ؟
- ۳ - در زمان « الف » و « باء » غسل کنید .  
اگر بدانیم در زمان « الف » تنها غسل ترتیبی وارد شده است ، - بر اساس وحدت سیاق - می‌توان استظهار کرد که در زمان « باء » نیز تنها غسل ترتیبی شرعیّت دارد ؟  
به اعتقاد ما در تمام این موارد ، کلام گوینده تنها ناظر به اصل اتحاد حکم میان آنهاست و به جهات دیگر ، از جمله خصوصیات حکم ، هیچ توجهی ندارد . بنابراین چنین استظهاراتی از کلام نا صحیح است .<sup>۱</sup>

## تطبیقات بخش ۲ / هـ ( تشابه در خصوصیات حکم ) :

کتاب الخمس / شیخ اعظم / ۳۸  
کتاب الخمس / محقق داماد / ۳۱۵  
موسوعه / آقای خوبی / ج ۱۳ / ۲۰۲  
موسوعه / آقای خوبی / ج ۲۴ / ۱۳۹  
مصباح الهدی / آقای آملی / ج ۱۱ / ۵۳  
کتاب الحجّ / آقای فاضل / ج ۳ / ۳۵۵  
ماوراء فقه / آقای صدر / ج ۶ / ۹۷  
مدارک العروة / آقای اشتها ردي / ج ۱۵ / ۴۱۱  
مدارک العروة / آقای اشتها ردي / ج ۱۵ / ۵۳۳  
مدارک العروة / آقای اشتها ردي / ج ۲۱ / ۱۳

۱ . به پیوستی که در پایان ارائه شده است ، مراجعه کنید .

### ۳) قرینه وحدت سیاق در جملات خبری یکپارچه

تصور کنید چند جمله خبری در سیاق واحدی قرار گرفته‌اند و یکپارچه تلقی می‌شوند.<sup>۱</sup> آیا این یکپارچگی و وحدت سیاق سبب می‌شود تا حال و هوای دو جمله یکسان به نظر آید؟ مثلاً اگر یکی از آنها در مقام بیان يك مطلب ارشادی باشد، جمله دیگر نیز ظهور در ارشادی بودن پیدا کند؟ به این روایت دقت کنید: « لا هدي إلا من الإبل لا ذبح إلا بمني ». از آنجایی که گوسفند و گاو را نیز می‌توان در حج قربانی کرد، می‌فهمیم حصر موجود در جمله اول حقیقی نبود. و يك حکم ارشادی است. اگر وحدت سیاق قرینیت داشته باشد، حصر موجود در جمله دوم نیز ارشادی خواهد بود، یعنی بر اساس این حدیث، بهتر است که ذبح در منی واقع شود. اما اگر قرینیت وحدت سیاق را نپذیریم، حتماً باید در منی ذبح را انجام دهیم. حقیقت آن است که عرف، متکلم را در يك مقام بیان می‌بیند و وجود يك وحدت نوعی بین جملات یکپارچه را استظهار می‌کند. بنابراین وحدت سیاق در این قسم نیز کاربرد دارد. با مراجعه به موارد تطبیقی ذکر شده، انواع کاربردهای آن را خواهید یافت.

#### تطبیقات بخش ۳ ( جملات خبری یکپارچه ) :

- جامع المدارك / آقای خوانساری / ج ۵ / ۵۷
- کتاب الحج / آقای شاهرودی / ج ۱ / ۳۴۹
- المستند في شرح العروة الوثقى / آقای خوبی / ج ۲ / ۱۰۵
- المستند في شرح العروة الوثقى / آقای خوبی / ج ۲ / ۳۱۰
- مصباح الفقاهة / آقای خوبی / ج ۳ / ۹۱
- کتاب الحج / آقای فاضل / ج ۱ / ۴۳۶
- کتاب الحج / آقای فاضل / ج ۵ / ۲۵۸

### ۴) قرینه وحدت سیاق در جملات انشایی<sup>۲</sup>

مهمترین قسم از اقسام قرینه وحدت سیاق که در کتب فقهاء نیز بسیار به آن پرداخته شده، این قسم است.

در همین ابتداء و در يك تقسیم اولی عبارات انشایی را به دو قسم، تقسیم می‌کنیم:

۴ / الف) عباراتی که از يك انشاء ( امر یا نهی) تشکیل شده اند مانند: « إغتسل للجمعة و للجنابة ».

۴ / ب) عباراتی که از چند انشاء تشکیل شده‌اند. مانند: « إغتسل للجمعة و إغتسل للجنابة ».

قسم ۴ / الف) به نوبه خود به ۲ گونه تقسیم می‌شود:

۴ / الف / ۱) انشاء ما دارای چند متعلق بالفعل و ظاهر است. مانند: « اغتسل للجمعة و للجنابة ».

۱ در « تمهید » از منشأهای استظهار یکپارچگی، به طور مفصل بحث کردیم.

۲ جملات به ظاهر خبری که در مقام انشاء ایراد گردیده اند نیز در این بحث جای دارند. مانند این عبارت « تقضى صلاتك و صومك ».

٤ / الف / ٢ ) انشاء ما داراي چند متعلق شأني است .<sup>١</sup> مانند « اكرم العالم » که «زید عالم» و «بكر عالم» و ... متعلق شأني آن می‌باشند .

٤ / الف / ١ ) یک انشاء با چند متعلق بالفعل<sup>٢</sup>

يك هيئت امر يا نهي عامل متعلق هايي است که در سياق واحدي قرار گرفته‌اند . « إفعال ( أو لا تفعل) هذا و ذلك » :

٤ / الف / ١ / ١ ) اگر امر به « هذا » ارشادي ( يا تكليفي ) باشد ، آیا وحدت سياق دلالت دارد بر اینکه امر به « ذلك » نیز ارشادي ( يا تكليفي ) است ؟

٤ / الف / ١ / ٢ ) اگر امر به « هذا » تکليفي غير الزامي ( استحباب ) باشد ، آیا وحدت سياق دلالت دارد بر اینکه امر به « ذلك » نیز تکليفي غير الزامي است ؟

٤ / الف / ١ / ٣ ) اگر امر به « هذا » تکليفي الزامي باشد ، آیا وحدت سياق دلالت دارد بر اینکه امر به « ذلك » نیز تکليفي الزامي است ؟

بعد از روشن شدن محل بحث در ٣ بخش ، با ذکر مثال به جواب این سؤالات می‌پردازیم .

٤ / الف / ١ / ١ ) « لا تُعامل الصبي و الكافر » . می‌دانیم نهي از معامله با صبي ارشادي

است ، يعني معامله با صبي فاسد است نه اینکه حرمت تکليفي داشته باشد. از طرفي از معامله با صبي و کافر در سياق واحدي نهي شده است و این سبب می‌شود تا عرف شارع را در هر دو نهي در مقام واحدي ( ارشاد نه اعمال مولويت ) ببیند و بر همین اساس حکم می‌کند که معامله با کافر نیز فاسد است و اصلاً این کلام را ناظر به حرمت این معامله نمی‌داند .

#### تطبيقات بخش ٤ / الف / ١ / ١ :

كتاب الصلاة / آقاي اراكي / ج ١ / ٢٥٥

كتاب الصوم / شهيد مصطفي خميني / ٣٧٠

كتاب الحج / آقاي فاضل / ج ٤ / ٣٤٤

٤ / الف / ١ / ٢ ) « إغتسل للجمعة و للجنابة » . غسل جمعه واجب نیست . آیا بر اساس

وحدت سياق می‌توان استظهار کرد که این عبارت دلالتی بر وجوب غسل جنابت ندارد ؟

بحوث في علم الاصول / شهيد صدر / ج ٢ / ٢٥ :

«أنه لو فرض ورود أمر واحد بشيئين كما لو ورد إغتسل للجمعة و الجنابة و علم من

الخارج بأن غسل الجمعة ليس بواجب ، فعلى مسلك الوضع لا يمكن اثبات الوجوب لغسل

الجنابة بهذا الأمر ايضاً لأنه يلزم منه ما يشبه استعمال اللفظ في أكثر من معنى و هو غير

صحيح عرفاً على كل حال و أمّا على مسلك حكم العقل فالأمر مستعمل في معنى واحد

هو الطلب و الوجوب ينشأ منه و من عدم ورود الترخيص في الترك و هو ثابت في غسل

١ . اگر انشاء ما دارای يك متعلق بالفعل و بالشأن باشد ، دیگر وحدت سياق در مورد آن بی معناست. مانند جمله « اكرم زیداً » .

٢ . مرحوم محقق داماد - در كتاب الصلاة ، ج سوم ، ص ١٣٩ - این قسم را به دو بخش تقسیم می‌کند: ١ - هیئت عرفاً در حکم تکرار است. ٢ -

هیئت عرفاً در حکم تکرار نیست و به عنوان نمونه جمله « اغتسل للجمعه و للجنابة » را از نوع اول دانسته و در حکم جمله: « اغتسل للجمعه و

إغتسل للجنابة » می‌داند . اما اگر هم این تقسیم را بپذیریم، نوع اول از این بحث خارج و مربوط به بخش ٤ / ب می‌شود.

الجنابة دون الآخر و كذلك الحال بناءً على الاطلاق فان الأمر ينحلّ إلي حصّتين تفيد اطلاق احداهما بدليل خاصّ و هو لا يستوجب تقييد الحصّة الثانية فإنّ التقييد ضرورة و الضرورات تقدّر بقدرها...»<sup>۱</sup>

اما راي ما :

۱) بنابر مسلك وضع ( هيئت امر وضع شده است براي وجوب ) : كلام شهيد صدر (ره) كاملاً صحيح است. بار ديگر به مثال ذكر شده توجه كنيد. « للجمعة » به ما مي‌گويد: هيئت امر (إغتسل) در موضوع له خود يعني وجوب استعمال نشده است بلكه معنای مجازي ( مطلق طلب ، اعم از وجوب و استحباب ) دارد . بنابر اين اين هيئت معنای وجوب را افاده نمي‌كند مگر آنكه بگوئيم اين هيئت امر ۲ معنا دارد : ۱ - مطلق طلب در مورد جمعه ۲ - طلب وجوبي در مورد جنابت ، كه البته اين يا غير ممكن است يا خلاف ظاهر .<sup>۲</sup>

۲) بنابر مسلك حكم عقل: ملاك حكم عقل به لزوم اتيان « دفع ضرر محتمل » است اما در اينگونه موارد ، از آنجايي كه عرف مولا را در مقام بيان يك تكليف الزامي نمي‌بيند، خطري احساس نمي‌كند تا براي دفع آن حكم به لزوم اتيان كند . همانند جايي كه مولا بگويد : « غسل جنابت كردن خوب است » . نتيجه آنكه بنابر مسلك عقل نيز قرينة وحدت سياق مانع از حكم به وجوب است .

۳) بنابر مسلك اطلاق: ما يك هيئت امر ( يا نهي ) داريم و اين خلاف ظاهر است كه يك هيئت امر در مورد يك متعلّق مطلق باشد ، اما نسبت به متعلّق ديگر مقيد . حتي اگر شك در اطلاق هم بكنيم ، كافي است .

بنابر اين بنابر تمام مسالك وحدت سياق مانعي است براي حكم كردن به وجوب ( يا حرمت ) . اما آيا بر اساس همين وحدت سياق مي‌توان حكم به استحباب ( يا كراهت ) متعلّق دوم داد يا اينكه عبارت صرف مطلوبيت آنرا مي‌رساند، بدون اينكه به استحباب ( يا كراهت ) آن اشاره‌اي داشته باشد؟ در مثال : « إغتسل للجمعة و الجنابة » ، عبارت ظهور در مستحب بودن غسل جنابت دارد يا صرفاً مطلوبيت آن را افاده مي‌كند؟ از مطالب بيان شده روشن مي‌شود كه بنابر مسلك وضع<sup>۳</sup> « صرف مطلوبيت » و بنابر مسلك حكم عقل و اطلاق « استحباب » فهميده مي‌شود .

#### تطبيقات بخش ۴ / الف / ۱ / ۲ :

المكاسب / شيخ اعظم / ج ۱ / ۱۹۴

ارشاد الطالب / آقاي تبريزي / ج ۱ / ۱۲۹

مصباح الفقاهة / آقاي خويي / ج ۱ / ۲۴۱

كتاب الصلاة / محقق داماد / ج ۳ / ۷۵

جامع المدارك / آقاي خوانساري / ج ۳ / ۳۳

موسوعه / آقاي خويي / ج ۱۳ / ۱۹۵

مصباح الفقيه / آقاي همداني / ج ۱۱ / ۹۷

۱. ر.ك. به آيات الاحكام / آقاي استرآبادي / ج ۱ / ۲۸۳ و محاضرات في الاصول / آقاي خويي / ج ۲ / ۱۳۸ و التعليقة على المكاسب / آقاي لاري / ج ۱ / ۴۹۹.

۲. ر.ك. به بيوست.

۳-۲ معنای مجازي برای هيئت امر قابل تصور است: ۱ - صرف طلب ۲ - طلب ندبي . اما به دليل آنكه معنای اول به معنای حقيقي ( طلب وجوبي ) نزديك تر است ، اين معنا از هيئت امر استظهار مي‌شود .



مدارك العروة / آقاي اشتهاردي / ج ۹ / ۳۴۶

۴ / الف / ۱ / ۳ ) « أكرهُ شربَ الخمرِ و شربَ التَّنِّ » . این عبارت در مقام انشاء زجر ایراد

شده است ، اما به تنهایی حرمتی را افاده نمی‌کند .<sup>۱</sup> از دلایل دیگر می‌دانیم شرب خمر حرام است . آیا وحدت سیاق سبب می‌شود تا حرمت شرب تنن را استظهار کنیم ؟

معنای حقیقی این عبارت مبعوض بودن شرب خمر و شرب تنن است و تنها چیزی که این عبارت به ما ارائه می‌دهد ، وحدت و اشتراك این دو در اصل مبعوضیت است . اما آیا هر دو مبعوضیت شدید ( حرمت ) دارند ، کلام ناظر به آن نیست . کلام لسانی در مورد الزامی یا غیر الزامی بودن این زجر ندارد تا بتوان بر اساس آن حرمت را استنباط کرد . بله ، دلیل دیگری بیان می‌کند که شرب خمر ، مبعوضیت شدید دارد ، حرام است ، تکلیف الزامی دارد ، اما این سبب نمی‌شود تا « أكره » در این عبارت مجازاً در معنای مبعوضیت شدید استعمال شده باشد .<sup>۲</sup> بنابراین وحدت سیاق قدرت الزامی کردن تکلیف را ندارد ، هر چند توانایی غیر الزامی کردن تکلیف را دارا باشد . حال به این کلام توجه کنید :

« الخبر . المصحف لا تمسه علی غیر طهر و لا جنباً و لا تمسّ خطّه أو خیطه — علی اختلاف النسخ — و لا تعلّقه ... و ليس في النهي عن التعليق و مسّ الخيط الذي هو للكراهة اتفاقاً من المشهور دلالة علی كون النهي عن المسّ لها ايضاً لوحدة السّياق لمعارضته بنهي الجنب فيه عنه ايضاً و هو للتحريم اجماعاً كما يأتي إن شاء الله تعالى فيكون النهي عن المسّ كذلك ايضاً لذلك [ وحدت سیاق ] و تعارض السياقين يقتضي بقاء النهي عن المسّ علي ظاهره » .

( رياض المسائل / ج ۱ /

۱۹۰ )

از مطالب بیان شده روشن می‌شود که هرگز تعارض سیاقین به وجود نخواهد آمد .

۴ / الف / ۲ ) یک انشاء با چند متعلّق شأنی

يك هيئت امر يا نهی عامل يك متعلّق است اما این متعلّق عام استغراقی است و در حقیقت تك تك مصادیق آن مورد طلب یا زجر واقع شده‌اند . « أكرم العالم » یعنی أكرم زیداً العالم و بکراً العالم و ... .

محلّ بحث : اگر فهمیدیم که اکرام «زید عالم» واجب نیست - بلکه مستحب است - آیا این عبارت ظهور خود را در وجوب اکرام «بکر عالم» از دست می‌دهد؟ ابتدا نظر آقاي خوبی را در این زمینه برایتان نقل می‌کنیم :

۱ - در مثالی که عبارت به تنهایی حرمت را می‌رساند ، مانند : « لا تشرب الخمر و التَّنِّ » ، دیگر نیازی به قرینه وحدت سیاق برای اثبات الزامی بودن تکلیف نیست .

۲ - این بخش همان بخش ۲/ هاست که از زاویه دیگری به آن نگاه شده است .

«... إذا أمر المولى بإكرام جماعة من العلماء و قامت القرينة على الترخيص في ترك الإكرام لبعضهم ، فلا محالة يكون الإكرام بالنسبة إلى ذلك البعض مستحباً و بالنسبة إلى البقية محكوماً بالوجوب...» .

( التنقيح في شرح العروة الوثقى /

ج ٥ / ٦٤ )

اما با توجه به مطالب بيان شده<sup>۱</sup> و اين نکته كه ما يك هيئت امر و يك متعلق داريم و عرف تمام مصاديق متعلق را نسبت به حكم كاملا مساوي و بدون تمايز مي بيند ، به نظر مي رسد كلام آقاي خويي صحيح نباشد . بنا بر اين در مثال ذكر شده ، عبارت ظهور خود را در وجوب إكرام « بكر عالم » نیز از دست مي دهد .

٤ / ب ) عبارات چند انشايي

چند امر يا نهي در سياق واحدي قرار گرفته اند . إفعل هذا و لا تفعل ذلك :

٤ / ب / ١ ) اگر امر به « هذا » ، « ارشادي » ( يا تكليفي ) باشد ، آيا وحدت سياق دلالت دارد بر اينكه نهي از « ذلك » نیز « ارشادي » ( يا تكليفي ) است ؟  
٤ / ب / ٢ ) اگر امر به « هذا » ، « تكليفي غير الزامي » ( استحباب ) باشد ، آيا وحدت سياق دلالت دارد بر اينكه نهي از « ذلك » نیز « تكليفي غير الزامي » ( كراهت ) است ؟  
٤ / ب / ٣ ) اگر امر به « هذا » ، « تكليفي الزامي » ( وجوب ) باشد ، آيا وحدت سياق دلالت دارد بر اينكه نهي از « ذلك » نیز « تكليفي الزامي » ( حرمت ) است ؟  
٤ / ب / ١ ) به همان دليلي كه در بخش ٤ / الف / ١ / ١ گذشت ، معتقديم كه وحدت سياق در اين قسمت هم قرينيت دارد .

تطبيقات بخش ٤ / ب / ١ :

القواعد الفقهيّة / آقاي بجنوردي / ج ٥ / ٢٥٤  
كتاب الصلاة / آقاي فاضل / ٣٢٩

٤ / ب / ٢ ) « صلّ نافلة الليل و لا تشرب الماء قائماً » .

١) مسلک حکم عقل : همان اشکال و جوابي كه در بخش ٤ / الف / ١ / ٢ گذشت ، در اینجا هم مطرح مي شود و به رأي ما در اين قسم نیز عقل حکم به وجوب نمي کند .  
٢) مسلک اطلاق : مخالفين - همانند بخش ٤ / الف / ١ / ٢ - به اطلاق « لا تشرب » در تمسک کرده اند اما در جواب آنها مي گوييم : لا تشرب - به قرينة صلّ - اگر ظهوري در تقيد نداشته باشد ، قطعاً ظهوري در اطلاق ندارد .  
٣) مسلک وضع : مخالفين مي گويند ، درست است كه « هيئت امر صلّ » در معنای حقيقي خود ( وجوب ) استعمال نشده است ، اما اين دليل نمي شود تا « هيئت نهي لا تشرب » در معنای حقيقي خود ( حرمت ) استعمال نشده باشد . بنا بر اين از غير الزامي بودن يكي ، غير الزامي بودن ديگري به دست نمي آيد و وحدت سياق قرينيتي ندارد . اما بايد اعتراف کرد كه عرف

١ در رابطه با مسالك مختلف دلالت هيئت امر بر وجوب ، ص ١٨ و ١٩ .

شارع را در مقام « الزام » مکلّفین نمی‌بیند و با این لسان ، هیئت نهی « لا تشرب » ظاهر در معنای حقیقی‌اش ( حرمت ) نیست .  
 بنابراین بنابر تمام مسأله - به اعتقاد ما - وحدت سیاق مانعی است برای استظهار حکم الزامی ( وجوب یا حرمت ) .

#### تطبیقات بخش ۴ / ب / ۲ ) :

- حاشیه کتاب المکاسب / آقای اصفهانی / ج ۳ / ۴۱۲  
 جامع المدارک / آقای خوانساری / ج ۱ / ۴۱  
 جامع المدارک / آقای خوانساری / ج ۲ / ۳۰۳  
 جامع المدارک / آقای خوانساری / ج ۲ / ۴۱۵  
 جامع المدارک / آقای خوانساری / ج ۳ / ۱۴۰ و ۳۴۳  
 جامع المدارک / آقای خوانساری / ج ۵ / ۱۱۲  
 جامع المدارک / آقای خوانساری / ج ۷ / ۴۶  
 کتاب الصلاة / محقق داماد / ج ۱ / ۳۳۳  
 کتاب الصلاة / محقق داماد / ج ۳ / ۱۲۶  
 کتاب الصلاة / محقق داماد / ج ۳ / ۱۹۳  
 کتاب الصلاة / محقق داماد / ج ۳ / ۴۵۰  
 مستمسک العروة الوثقی / آقای حکیم / ج ۸ / ۲۵۲  
 کتاب الحج / آقای شاهرودی / ج ۲ / ۳۹۶  
 کتاب الحج / آقای شاهرودی / ج ۳ / ۲۹۸  
 کتاب الحج / آقای شاهرودی / ج ۳ / ۳۷۹  
 ریاض المسائل / آقای طباطبایی / ج ۱۱ / ۱۹۱  
 کتاب الحج / آقای گلپایگانی / ج ۲ / ۲۹۹  
 کتاب الشهادات / آقای گلپایگانی / ۳۳۱  
 المستند فی شرح العروة الوثقی / آقای خویی / ج ۲ / ۳۱۰  
 موسوعه / آقای خویی / ج ۱۳ / ۳۷۲  
 موسوعه / آقای خویی / ج ۱۴ / ۱۹۲  
 موسوعه / آقای خویی / ج ۱۴ / ۴۹۴  
 موسوعه / آقای خویی / ج ۱۷ / ۲۰۶  
 القواعد الفقہیة / آقای بجنوردی / ج ۱ / ۳۶۰  
 القواعد الفقہیة / آقای فاضل / ۴۴۴  
 کتاب الحج / آقای فاضل / ج ۳ / ۲۲۶  
 کتاب الحج / آقای فاضل / ج ۴ / ۵۵  
 مصباح الفقہیة / آقای همدانی / ج ۲ / ۵۳  
 مدارک العروة / آقای بیارجمندی / ج ۲ / ۳۹۷  
 العمل الابقی / آقای حسینی شبّر / ج ۲ / ۱۱  
 ارشاد الطالب / آقای تبریزی / ج ۱ / ۹۰  
 براهین الحج / آقای مدنی کاشانی / ج ۳ / ۱۹۱  
 بدائع الکلام / آقای ملکی میانجی / ۱۹۳  
 مصباح المنهاج / آقای حکیم / ج ۲ / ۳۴  
 مدارک العروة / آقای اشتهااردی / ج ۱۴ / ۲۹۹  
 مدارک العروة / آقای اشتهااردی / ج ۱۵ / ۳۵۸

۴ / ب / ۳) «أحبُّ الصلوات اليومية و أكرهُ شرب التَّن» . مطالبی که در بخش ۴ / الف / ۳ / ۱ بیان کردیم در این بخش نیز صادق است . بنابراین قرنیّت وحدت سیاق در این مقام مردود است .

#### تطبیقات بخش ۴ / ب / ۳ :

- حاشیة كتاب المكاسب / آقاي اصفهاني / ج ۳ / ۴۱۲  
 كتاب الحجّ / آقاي فاضل / ج ۲ / ۱۹۳  
 مباني تحرير الوسيلة / شهيد مصطفي خميني / ج ۲ / ۲۸۵  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۳ / ۵۸۶  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۱۷ / ۱۰۵  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۲۰ / ۳۵۶  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۲۵ / ۳۰۷
- در پایان و به عنوان تمرین مناسب است که به این آدرسها مراجعه کرده و ببینیم از وحدت سیاق به درستی استفاده شده است یا خیر ؟
- كتاب الصلاة / محقق داماد / ج ۱ / ۴۵۹  
 حاشیة كتاب المكاسب / آقاي اصفهاني / ج ۴ / ۵۹  
 مستمسك العروة الوثقي / آقاي حكيم / ج ۵ / ۴۸۸  
 كتاب الحجّ / آقاي شاهرودي / ج ۳ / ۷۰  
 كتاب البيع / امام خميني / ج ۴ / ۲۷۱  
 كتاب الحج / آقاي گلپايگاني / ج ۲ / ۸۰  
 فقه الشيعة / آقاي خويي / ج ۴ / ۲۴  
 مصباح الفقاهة / آقاي خويي / ج ۳ / ۹۱  
 موسوعه / آقاي خويي / ج ۱۴ / ۴۹۴  
 القواعد الفقهية / آقاي بجنوردي / ج ۱ / ۹۱  
 كتاب الصلاة / آقاي اراكي / ج ۱ / ۲۵۵  
 ارشاد الطالب / آقاي تبريزي / ج ۴ / ۴۰  
 هداية الطالب / آقاي شهيدي / ج ۱ / ۴۱  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۷ / ۵۲  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۷ / ۲۶۵  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۱۳ / ۴۹۸  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۲۰ / ۱۵۰  
 مدارك العروة / آقاي اشتهاودي / ج ۲۱ / ۶۶

## پیوست

### « استفاده نابجا از عنوان وحدت سیاق »

به این مثالها توجه کنید :

الف) « لا يكون السهو في الوتر و الصبح » . از آنجایی که می‌دانیم نبودن سهو در نماز صبح به معنای بطلان است ، وحدت سیاق دلالت دارد که نبودن سهو در نماز وتر نیز به معنای بطلان است .<sup>۱</sup>

ب) « الخمر و الميسر رجس » . از آنجایی که می‌دانیم رجس در مورد میسر به معنای حرمت است، وحدت سیاق دلالت دارد که رجس در مورد خمر نیز به معنای حرمت است نه نجاست .<sup>۲</sup> حال این مثالها را با مثال « اشترى فضة و عيناً » که در صفحه د به آن پرداختیم مقایسه کنید .

در این مثال ، فضة قرینه شد برای عین به خاطر وحدت سیاقی که بین آنها وجود دارد. اما در مثال الف و ب « میسر » قرینه شد برای « رجس » و « الصبح » قرینه شد برای « لا يكون السهو » در حالیکه بین آنها وحدت سیاقی وجود ندارد . در این دو مثال حکمی ( لا يكون السهو یا رجس ) بر موضوعی ( الوتر یا الخمر ) بار شده که معنایش مجمل است. الصبح و الميسر قرآنی هستند که معنای حکم را روشن می‌کنند . مثل اینکه شارع بگوید « الخمر رجس أي حرام » ، بدون اینکه وحدت سیاق در استظهار ما نقشی را ایفا کند .

و الحمد لله رب العالمين

۱۳۸۶ / ۷ / ۹

مصادف با ۱۹ رمضان المبارك

---

۱ . القواعد الفقهية / ج ۲ / ۳۳۶

۲ . القواعد الفقهية / ج ۵ / ۳۱۵